



With thanks to **The Maurice Wohl Charitable Foundation** for their generous sponsorship of *Covenant & Conversation*. Maurice was a visionary philanthropist. Vivienne was a woman of the deepest humility. Together, they were a unique partnership of dedication and grace, for whom living was giving.

عهد و گفتگو: درس هایی پیرامون راهبری ربای لرد جاناتان ساکس تفسیر هفتگی تورات

خیه سارا: آغاز سفر

Chayei Sarah 5781 :Beginning the Journey

مدتی پیش یک روزنامه بریتانیایی به نام "تایمز" با عضو برجسته جامعه یهودی و عضو مجلس لردها - که بگذاریم او را لرد ایکس بنامیم - در نودمین سالروز تولدش مصاحبه کرد. مصاحبه گر گفت: "بیشتر مردم وقتی به نود و دو سالگی می رسند، به فکر کم کردن سرعت زندگی و کار خود می افتند. به نظر می آید که شما بر سرعت خود افزوده اید. چرا چنین است؟"

لرد ایکس چنین پاسخ داد: "وقتی نود و دو ساله می شوی، کم کم می بینی که در دارد بسته می شود. من پیش از بسته شدن در و قبل از آنکه پیرتر شوم، یک کلی کار دارم که باید انجام بدهم."

در پاراشای این هفته همین برداشت را از ابراهیم پیدا می کنیم. سارا که همراه دایمی سراسر زندگی او بود در گذشته است. ۱۳۷ سال دارد. او را سوگوار درگذشت سارا می بینیم و سپس دست به عمل می زند. وارد یک معامله جدی می شود برای خرید قطعه زمینی جهت دفن سارا. چنان که روایت نشان می دهد، این کار آسانی نبود. او نزد مردم محلی هیتیت اقرار می کند که "یک مهاجر و ساکن در میان شما هستم" (پیدایش ۴:۲۳)، یعنی می داند که هیچ حقی برای خرید زمین ندارد. آنها جهت تسهیل این معامله باید به توافقی دست یابند. هیتیت ها مودبانه اما قاطعانه می کوشند او را منصرف کنند. او نیازی ندارد که یک قطعه آرامگاه خانوادگی بخرد: "هیچ کس میان ما تو را از خرید قبری برای دفن مرده ات منع نخواهد کرد." (پیدایش ۶:۲۳). او مجاز است که سارا را در قطعه آرامگاه دیگران دفن کند. سرانجام او قیمتی بسیار گران (۴۰۰ سکه نقره) برای این کار می پردازد.

خرید غار مخپلا آشکارا رویداد برجسته ای است، زیرا با جزئیات دقیق و با زبان حقوقی کامل در اینجا نگارش شده است، و نه فقط اینجا بلکه سه بار پی در پی در سفر پیدایش می آید (اینجا در ۲۳:۱۷ و سپس در ۲۵:۹ و ۴۹:۳۰ و ۵۰:۱۵)، هر بار با همان متن رسمی. اینجا برای نمونه یعقوب است که در بستر مرگ با پسرانش سخن می گوید:

"ما با پدرانم در غار سرزمین افران هیتیت، غار مخپلا در نزدیکی ممره در کنعان، دفن کنید که ابراهیم آنرا با زمینش به عنوان آرامگاه خانوادگی از افران هیتیت خریداری کرد. آنجا ابراهیم و همسرش سارا دفن شدند و اسحق و همسرش ریوکا دفن شدند، و آنجا لنا را دفن کردم. زمین و غار آن از هیتیت ها خریداری شد." (پیدایش ۳۲-۳۹:۴۹)

در اینجا گزارشی مهم ثبت شده و گرنه چرا هر بار می بایست به دقت مکان این آرامگاه خانوادگی و فروشندگان آن به دقت ذکر شود؟

بیدرنگ پس از داستان خرید زمین چنین می خوانیم: "ابراهیم سالخورده بود و سال ها بر او گذشته بود و خدا ابراهیم را با همه چیز برکت کرده بود." (پیدایش ۱۱:۲۴) دوباره این شبیه پایان یک

زندگی است، نه پیشگفتاری به عمل جدید و یک بار دیگر ما غافلگیر می شویم. ابراهیم به کار جدیدی مشغول می شود و این بار قصد یافتن همسری مناسب برای پسرش اسحق است که اینک دستکم ۳۷ سال دارد. ابراهیم قابل اعتمادترین خدمتکار خود را مامور می کند: "به سرزمین اولیئ من و زادگاهم برو" (پیدایش ۲:۲۴)، تا همسری شایسته پیدا کند. او می خواهد اسحق همسری داشته باشد هم ایمان او و موافق با روش زندگی او. ابراهیم به روشنی نمی گوید که او باید از خانواده خودش باشد، اما چنین برداشتی در متن نهفته است. اما خرید آرامگاه خانوادگی با بیشترین جزئیاتی که در توراها می بینیم، آمده است. همه گفتگوها گزارش شده اند. تفاوت آن با داستان بستن اسحق به قربانگاه از این بیشتر نمی شد. در آن داستان، تقریباً همه چیز، از افکار ابراهیم و احساس های اسحق ناگفته مانده اند. اما اینجا همه چیز گفته شده است. یک بار دیگر سبک ادبی، توجه ما را به اهمیت رویداد جاری جلب می کند، بی آنکه دقیقاً بگوید چه رویدادی است.

توضیح آن ساده ولی غیرمنتظره است. در طول داستان ابراهیم و سارا خدا به آنها دو قول داد: فرزندان و سرزمین. وعده سرزمین ("برخیز و طول و عرض سرزمین را ببین، زیرا آنرا به تو خواهم داد" (پیدایش ۱۳:۱۷) هفت بار تکرار می شود. وعده فرزندان، چهار بار تکرار می شود. فرزندان ابراهیم "ملتی بزرگ" خواهند بود (پیدایش ۱۲:۲۲)، به شمار "شن های روی زمین" (پیدایش ۱۳:۶)، و "ستارگان آسمان" (پیدایش ۵:۱۵)؛ او پدر نه یک ملت، بلکه ملت های بسیار خواهد بود (پیدایش ۱۷:۵).

با وجود این، وقتی سارا فوت می کند، ابراهیم یک زرع زمین هم ندارد که بتواند آنرا مال خود بداند و تنها یک فرزند دارد: اسحق که اینک مجرد است و عهد با خدا را دنبال خواهد کرد. هیچ وعده ای عملی نشده است. به همین دلیل جزئیات غیرعادی دو داستان اصلی در پاراشای خیه سارا می آیند: خرید زمین و یافتن همسر برای اسحق. اینجا هدفی دنبال می شود و توراها وقتی کارهای ابراهیم اوج می گیرد، ضرباهنگ روایت خود را کند می کند تا هیچ نکته ای از قلم نیفتد.

خدا وعده می دهد اما ما باید وارد عمل شویم. خدا سرزمین را به ابراهیم وعده داد، ولی او باید نخستین زمین را خودش خریداری می کرد. خدا به ابراهیم فرزندان بسیاری وعده داد، اما ابراهیم می بایست تضمین کند که پسرش ازدواج کند و همسرش زنی باشد که زندگی در چارچوب عهد را با او سهیم باشد تا ابراهیم به بیان امروزی "نوه های یهودی" داشته باشد.

خدا با وجود همه وعده ها این کار را به تنهایی انجام نخواهد داد. اما خدا با حرکت خود محدودسازی (tzimtzum) که طی آن برای انسان فضایی از اختیار باقی می گذارد، به ما مسئولیت می دهد که تنها با کاربست آن می توانیم به انسانیت کامل خود دست یابیم. خدا نوح را از توفان نجات داد، اما نوح باید کشتی را درست می کرد. او سرزمین ایسرائل را به مردم ایسرائل سپرد، ولی آنها باید برای آن می جنگیدند. خدا به ما قدرت عمل می دهد، اما عمل را ما باید انجام دهیم. آنچه دنیا را تغییر می دهد و سرنوشت ما را رقم می زند، آن چیزی نیست که خدا برای ما انجام می دهد، بلکه چیزی است که ما برای خدا انجام می دهیم.

این چیزی است که راهبران می فهمند و همان عاملی است که ابراهیم را به نخستین راهبر یهودی تبدیل کرد. راهبران برای خلق شرایطی که طی آنها هدف خداوند محقق خواهد شد، مسئولیت می پذیرند. آنها حتی در دوران کهنسالی مانند ابراهیم در پاراشای این هفته، نه منفعل، که فعال هستند. در واقع، در فصل پس از داستان همسریابی برای اسحق با کمال تعجب می خوانیم که ابراهیم دوباره ازدواج می کند و صاحب هشت فرزند دیگر می شود. پیام های این فصل همگی تفسیرهای زیادی داشته اند، اما محتمل تر از همه این است که "ابراهیم به پدر ملت های بسیاری تبدیل شد". اما بی تردید، این منظور را نیز می رساند که ابراهیم به همان روش موسی جوان ماند: "چشماتش تار نشدند و نیروی طبیعی او کاهش نیافت" (تثنیه ۳۴:۷). با آنکه عمل کردن، نیرو مصرف می کند، اما به ما نیرو می دهد. تفاوت میان نوح در کهنسالی و ابراهیم در سالخوردگی از این بیشتر نمی توانست نمود یابد.

ولی شاید مهمترین نکتهٔ پاراشا این است که وعده های بزرگ برای زمین و فرزندان بشمار از آغازگاه های کوچک به سوی تحقق می روند. راهبران با تجسمی از آینده آغاز می کنند، ولی همچنین می دانند که سفری طولانی میان اینجا و آنجا ضرورت دارد. به مقصد تنها از راه تمرکز روی یک عمل در آن واحد و هر روز برای خود می رسیم. هیچ میانبر معجزه آسایی وجود ندارد – و اگر باشد، کمکی نمی کند. توسل به میانبر به پیروزی هایی شبیه کدوی محافظ یونس می انجامد که یک شبه رشد می کند و یک شبه خشک می شود. ابراهیم تنها یک زمین خرید و تنها یک پسر داشت که عهد را دنبال کند. اما او شکایت نکرد و با آرامش و خشنودی از دنیا رفت. زیرا او آغازگر راه بود. زیرا او برای نسل های آینده چیزی به جا گذاشت که بر پایهٔ آن سازندگی کنند. هر تغییر بزرگی کار بیش از یک نسل است و هیچ یک از ما زنده نمی ماند که میوهٔ کامل تلاش هایمان را ببیند.

راهبران، مقصد را می بینند، سفر را آغاز می کنند و پس از خود کسانی را به جا می گذارند که آنرا دنبال کنند. همین کافی است که به آنها زندگی جاودانه ببخشد.

شباهت شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Office of Rabbi Sacks, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbitsacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved • The Office of Rabbi Sacks is supported by The Covenant & Conversation Trust